اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 اذا تقرّر هذا فتقول: كون الشی واقعاً تحت مقوله بحسب اعتبار وجوه فی نفسه لا یوجب كونه واقعا باعتبار آخر تحت تلك المقوله بل ولاتحت مقوله من المقولات این مطلبی را كه مرحوم آخوند گفتند همان طوری كه عرض شد مبتنی بر اشكالی بود كه وارد شد بر كیفیت اتخاذ جنس از ماده و همین طور فصل از صورت.

 در حالتی كه بر طبق آن چه كه معروف و مشهور است خود ماده و صورت هر دوی اینها در تحت مقوله جوهر هستند و اگر قرار باشد آن حیثیت شمول مد نظر باشد بر كیفیت اتخاذ جنس آن شمول در جوهریت خود صورت هم وجود دارد خود صورت هم دارای یك حقیقت جوهریه‌ای است كه آن حقیقت جوهریه شامل همه افراد و مصادیق مندرج در تحت او می‌شود. پس بنابراین چرا شما می‌آیید جنس را از ماده اخذ می‌كنید جنس را از صورت اخذ كنید چون هم آن دارای جوهر است هم ماده جوهر است پس بنابراین این اتخاذ چگونه خواهد بود.

 این جوابی كه مرحوم آخوند دادند بنابر مشی حكمت مشاء و مسئله متعارف قوم بود گرچه خود صورت دارای حقیقت جوهریه است و همان طور ماده هم دارای حقیقت جوهریه است ولی بینهما بون بعید در تحصل و در ابهام. در ابهام خوب جنس دارای یك حقیقت جوهریه‌ای است كه صرف استعداد و هیولای محض است و آن استعداد و هیولای محض از خود وجودی و حیاتی ندارد قوام او به قوام آن صورتی است كه به او تحصل و تعیین و تشخص می‌بخشد پس بنابراین آن چه كه در معنای ابهام لازم است آن عبارت است از حیثیت شمولی كه نسبت به همه انواع می‌تواند داشته باشد.

 ما آن را فقط در ماده می‌توانیم پیدا بكنیم نه در فصل، زیرا آن فصل و صورت خودش عبارت است از تعین خارج و آن تعین خارج دیگر قابل سرایت به فرد دیگر نیست. هر شی‌ای تعینّش به خودش است و آن تعین موجب تشخّص نوعیه است پس بنابراین آن چه كه ما از حیث شمول به دنبال او هستیم نمی‌توانیم او را در یك امر متمایز بیابیم بله در امر مشترك می‌توانیم بیابیم فرض كنید كه در سنخّیت علمیه می‌توانیم بگوییم كه این علم از حیث شمولی كه دارد در هر جا مصداق پیدا كرد آن محقق عنوان عالمیت است حالا چه آن مصداقش مرد باشد یا زن، پیر باشد یا جوان، كوچك باشد یا بزرگ تفاوتی نمی‌كند چون آن جنبه علمیت جنبه سِعی و در هر مصداقی می‌تواند محقق آن عنوان باشد ولكن خود آن شخصی كه الان متصف به این علم شده گرچه از نقطه نظر وجود حیثیت علمیه با بقیه اشتراك دارد و در این مسئله شكی نیست ولی آیا خود آن شخص هم بنفسه و بوجوده قابل سرایت و قابل تسری به سایر افراد است؟ نه، دیگر آن وجودش، وجود فی نفسه خودش است آن به دیگری كاری ندارد آن دیگر وجود مشترك ندارد تا این كه خود تحقق او در دیگران موجب تحقق یك عنوان باشد. اصلا معنا ندارد كه آن وجودش در دیگران و در اشیاء دیگر بروز پیدا بكند. نفس وجود او فی نفسه آن حقیقت صوریه ای است كه موجب تحقق اوست و قابل سرایت به دیگران هم نخواهد بود.

 پس بنابراین آن چه را كه ما باید برای جنسیت یعنی برای یك حقیقت قابل سرایت داشته باشیم، آن را ما نمی‌توانیم در یك امری كه آن امر مختص به خود یك تعین خارجی است و قابل سرایت به دیگران است، جستجو كنیم. باید به دنبال امری برویم كه آن قابلیت برای سِعه را داشته باشد قابلیت برای اشتراك داشته باشد قابلیت برای وجود در مواضع مختلف و در اشیاءمختلف داشته باشد آن جا است كه ما می‌توانیم و دستمان باز است برای این كه یك جنس را انتزاع كنیم.

 این مسئله مربوط به همان مشی قوم بود كه مرحوم آخوند ذكر كردند و نسبت به این قضیه پاسخ دادند. به دنبال مطلب، ایشان به یك نكته پرداختند كه به اعتقاد خودشان این نكته بسیار مهمی‌است و حكایت از یك سرّی می‌كند كه آن سرّ قابل فهم و قابل تصور و رسیدن به كنه او برای همه افراد میسر نیست و آن این است كه به طور كلی اشكالی وارد می‌شود بر این كه نفس آدمی‌داخل است در تحت مقوله جوهر و به واسطه صورتیت آن برای جسم و بدن، موجب تحقق جسم است این اشكال را از آن نقطه نظر مختص به نفس، برمی‌دارند و می‌فرمایند گرچه نفس فی حدّ نفسه جوهر من الجواهر و این وجود فی نفسه موجب جوهریت او است ولكن خود این صورتیت برای جسم موجب جوهر بودن نخواهد شد زیرا صورت كه مقوّم برای آن ماده است و مقوم برای جسم است آن صورت ممكن است كه در تحت مقوله ای از مقولات قرار نگیرد.

 اشكالی كه وارد می‌شود بر این كه چرا شما جنس را از ماده می‌گیرید و از صورت نمی‌گیرید؟ این اشكال به صورت وارد نمی‌شود چون صورت عبارت است از یك حقیقت مرتبطه‌ای، كه آن حقیقت مرتبطه موجب تقوم جسم است. از یك نقطه نظر جزء برای جسم است و از یك نقطه نظر و به یك اعتباری موجب تقوّم جسم است و آن چه كه موجب تقوم جسم است ما دلیلی بر جوهریت او نداریم شاید یك حقیقتی باشد ماوراء جوهریت و موجب تقوّم شیء خواهد شد پس بنابراین این كه اشكال وارد بشود بر این كه بخاطر صورت بودن باید در تحت مقوله جوهر باشد یك همچنین اشكالی وارد نمی‌شود. گرچه خود نفس فی حد نفسه می‌خواهد جوهر باشد باشد ما به او كار نداریم ما در این جا دو اعتبار را مورد لحاظ قرار می‌دهیم مثل اینكه یك نفر دو جرمی‌انجام داده یك كارش قتل نفس یك كار دیگری هم كرده فرض بكنید كه آمده از دیوار مردم بالا رفته. می‌گویند كه بخاطر بالارفتن از دیوار حكم اعدام برای این صادر نمی‌شود ولی به خاطر قتل نفسش حكم اعدام می‌آورند گرچه هر دو جرم است ولی این جرم این جزا را دارد آن جرم جزای دیگری دارد. پس بنابراین اگر اولیای دم از این قتل صرف نظر كردند دیگر بخاطر بالارفتن از دیوار نبایستی كه او را اعدام و یا قصاص بكنند آن برای خودش حكم جدای و جزای جدایی دارد حالا هر چه می‌خواهد باشد.

 در این جا نفس از نظر واقع و از نظر خودش داخل در تحت حقیقت جوهر است فی حد نفسه، یعنی وجودی است كه آن وجود از نقطه نظر دسته بندی منطقی و فلسفی داخل در تحت مقوله جوهر قرار می‌گیرد نه داخل در تحت مقوله عرض كه بخواهد برسد به جزئیاتی كه دارد. ولی وقتی كه این را در جایی دیگر بخاطر تعلقش به بدن می‌خواهید ملاحظه كنید و این كه به بدن جسمیت بخشیده و این نفس اگر از این سلب بشود این جسمیت را از دست می‌دهد، از ان نقطه نظر شما به این نمی‌توانید بگویید جوهر، صحبت در كیفیت اخذ جنس از ماده و فصل از صورت است نه این كه از خود ذات این. حالا صورت ذاتش چی هست ذاتش هر چه می‌خواهد با شد حالا صورت ذاتش عرض بود خوب عرض باشد چون صورت الان در ذاتش عرض است، صورت مقولات عرضیه كه در آن جا خود عرض به یك اعتبار عارض بر جنس می‌شود البته آن تركیب كه اتحادی و اعتباری است و آن خودش محقق یك عرض از اعراض است گرچه در بسائط چطور ما در آن جا صحبت می‌كردیم در این جا هم همین طور است صرف صورت بودن موجب داخل در تحت مقوله جوهر بودن نیست پس بنابراین، اشكال دیگر در این صورت مرتفع خواهد شد زیرا صورت یك حقیقت مقوّمه‌ای است كه این حقیقت مقوّمه می‌آید و آن جنس را به مرتبه بروز و ظهور می‌رساند تا این صورت در خانه را نزند این ماده نمی‌تواند خود را بنمایاند نمی‌تواند خود را ابراز كند باید صورت بیاید تا این مسئله محقق بشود. این مطلب را مرحوم آخوند ذكر كردند البته صحبت ایشان ادامه دارد و ما در ادامه همین صحبت ایشان مطالب را عرض می‌كنیم.

 آن چه كه به نظر بنده می‌رسید در این جا و قابل تأمل هست البته نسبت به این قضیه من ندیدم اشاره بشود حالا رفقا نگاه كنند شاید ببینند كه جایی هم این قضیه مطرح شده باشد و آن اشكالی است كه در این جا وارد می‌شود كه چطور شما وجودِ نفس را وجودِ جوهری می‌دانید ولی در اعتبارش به اعتبار دیگر و در اعتبارش به تعلق جسم و بدن او را داخل در تحت مقوله جوهر نمی‌دانید؟! صحبت در این است كه اگر ما وجود فی نفسه یك شی‌ای را جوهر بدانیم این وجود فی نفسه از نقطه نظر علت طبعی مقدم است بر همه حیثیاتی كه بعداً می‌تواند مترتب بر این ذات بشود حالا این تعلق به بدن بگیرد یا نیگرید علی كل حال به هر كیفیتی فرض كنید كه این تقدم طبعی و تقدم ذاتی دارد و در تقدم ذاتی و طبعی هم ایشان مقدم است.

 وقتی كه شما یك میز و صندلی را میخواهید درست بكنید آن چه را كه اولا بلا اول مورد نظر است این كه جنس و ماهیت آن شی‌ایی كه با او می‌خواهد میز درست بشود او چه خواهد بود؟ آهن است یا كه چوب است اگر شما چوب را مدّ نظر گرفتید پس بنابراین آن ذاتیت چوب در همه اطوار آن خودش را نگه می‌دارد به هر صورتی كه شما می‌خواهید او را در بیاورید آن اول خود را می‌نمایاند. من چوبم كه الان به شكل استوانه درآمده ام من چوبم كه الان به شكل مخروط درآمدم من چوبم الان به شكل مكعب درآمدم آن جنبه خشبیت كه جنبه ذاتی او است در همه مراتب و صور نوعیه اعم از این كه میز باشد، صندلی باشد كرسی باشد، در و پنجره و كمد باشد هر چه می‌خواهد باشد آن صورت خشبیت در همه این احوال موجود است و ما نمی‌توانیم آنها را سلب كنیم.

 پس بنابراین با توجه به این مسئله یعنی با لحاظ جنبه جوهریت نفس كه الان تعلق گرفته است به بدن، این جوهریت نفس الان در این جا مبدّل شده است به حیثیت مقدمیت، مبدل شده است به حیثیت تعلّقیه به جسم كه او را جزوی از جسم كرده بنابر كلام شما یا مقوّم جسم كرده است. در هر دو اعتبار، آن حیثیت اولیه جوهریت او از بین نمی‌رود چون فرض بر این است كه شما آن وجود فی نفسه او را وجود جوهر قرار دادید و این وجود جوهر فی نفسه، این وجود وجودی است كه در همه حال خود را حاضر می‌بیند شما یك مثالی برای ما بزنید كه در آن جا آن صورت كه در وجود فی نفسه خود، دارای حقیقت جوهریه نباشد آن وقت در تعلقش به آن ماده بگویید كه در اینجا جنبه جوهریت را مورد لحاظ قرار نمی‌دهیم. خوب اشكال ندارد، از اول صحبت در این جا یی است كه صورت خودش فی حد نفسه جوهرٌ، بحث قوم اصلا در این است كه نفس جوهرٌ من الجواهر والّا در آن جایی كه مسئله مربوط به بسائط است و صورت در آن جا جوهر نیست هم صورتش در آن جا بسیط است و هم ماده در آن جا بسیط است خوب كسی در آنجا حرف ندارد آن جا اخذ جنس یك اخذ اعبتاری است اصلا، أخذ به اصطلاح حقیقی نیست صحبت در جنس و فصل حقیقی منطقی است كه جنس و فصل منطقی یا به عبارت دیگر فلسفی اگر به خود وجودش بخواهید نگاه كنید در آن جا كه این جنس به عنوان یك امر موسّع اخذ می‌شود فصل به عنوان صورت به عنوان یك امر مضیق و محدّد در آن جا لحاظ می‌شود در آن جا شما چه حرفی می‌زنید كه تركیب تركیب واقعی است تركیب حقیقی است منتهی آن تركیب اتحادی است نه تركیب انضمامی همان تركیب اتحادی ولی بالاخره این حقیقت فصلیت كه و موجب تعین شده و بدون آن حقیقت فصلیت جنس و ماده در مقام ابهام الی ابد الدهر باقی می‌ماند بالاخره این جوهر او لا صحبت در این است وقتی كه جوهرٌ پس چرا شما می‌آیید جنس را از آن ماده اخذ می‌كنید؟! بالاخره این در وجودش جوهرٌ حالا شما بگویید این در این جا صورت است آنچه كه در این جا جوهر است كه در همان مرتبه وجود فی نفسه باقی نماند آمد تعلق به جسم پیدا كرد لنگ در هوا كه نمانده قضیه، این صورت فصلیت انسانیت همین طور در عالم صورت و معنا كه در آن جا نمانده، آمده پایین آمده پایین تا دراین جا تعلق به جسم گرفته، جزئی از جسم شده موجب قوام جسم شده حالا در اینجا صحبت در این است كه فصلیتش از چه اخذ می‌شود؟ جنسیت در این جا از چه اخذ می‌شود شما آن وجود فی نفسه را در این جا نمی‌توانید انكار كنید و بعد بگویید به لحاظ صورتیتش در این جا این صورتیت موجب جوهریت نیست و آن جوهریت در این جا جدا است بله خود صورتیت فی حد نفسه موجب جوهریت نیست اگر صورتیت در بسائط باشد آن جوهریت ندارد صورتیت در غیر بسائط باشد در این جا موجب جوهریت هست و این یعود الاشكال الی اوّله این مسئله در این جا باید مورد توجه قرار بگیرد.

 آن چه كه در رفع این اشكال به نظر می‌رسد این است كه در این جا بین بسائط و بین مركبات دیگر تفاوت نمی‌كند، همه اشیاء خارجی تمام اینها از نقطه نظر حقیقتِ وجودشان عبارت از صوره محضه هستند! آن صورت محضه است كه در خارج تبلور و ظهورش به نحو مركبات خارجیه است مثل اجسام مثل ابدان مثل احجار یا به نحو بسائط در عالم خارج است مثل فرض كن سایر مقولات عرضیه كه اینها حیثیتشان حیثیت تركیبیه نیست بلكه حیثیت بسیطیه است كه اینها نیاز به موضوع دارند قبل از آن، نیاز به تحقق موضوع دارند و باید آنها بر آن موضوع حمل بشوند در هر دوی اینها دو حیثیت وجودیه مختلفه قرار داد حیثییت وجودیه ای كه در خارج می‌تواند موضوع قرار بگیرد برای اعراض، حیثیت وجودیه كه در خارج این باید مسبوق به موضوع باشد. این دو حیثیت در خارج عبارت است از كیفیت ظهور نفس الوجود در آن قالب خاصی كه حالا آن قالب خاص به اراده و مشیت پروردگار هست ولی صحبت در این است در هر كدام از این دو حیثیت آن چه كه هست عبارت است از همان ظهور و تبلور وجود كه نفس الوجود خودش متعین بذاته و متشخصٌ بذاته، هم خودش فی حد نفسه تعین و تشخص ذاتی دارد و هم ظهور و بروزش و تحدّدش به حدودش و تَمَوُّه او به ماهیت در تمام این ها خود آن صورت، وجود خارجی دارد و غیر از صورت لیس فی الدار غیره دیار! این حقیقت وجودیه در مقام نفسیتش از او نه تعبیر به صورت آورده می‌شود نه تعبیر به ماده، هیچ كدام از این دو تا ندارد در مقام تحقق فی نفسه او، یعنی در تحقق فی نفسه این وجود نه صورت در این جا حقیقت دارد نه ماده زیرا در این جا اطلاق محض است در این جا عدم تعین محض است در آن جا عدم تعین به عنوان تحدّد و به عنوان محدودیت ماهوی كه از همان، تعبیر به وجود بالصرافه می‌شود. در مقام صرافت نوریه وجود در آن جا نه صورت وجود دارد نه جنس، صورت و ماده در مقام بروز و ظهور است نه در مقام نفس آن كه به اصطلاح آن ذاتیت شیءاست كه همان نفس وجود بسیط و بالصرافه است، در آن جا دیگر صورت در قبال ماده وجود ندارد در آن جا به یك عنوان می‌توانیم بگوییم كه اصلا صورتیت در آن جا برداشته می‌شود و تبدیل به صورتیت محضه است یعنی آن صورتیت محضه است كه فی حد نفسه آن خودش متعینٌ بذاته و متشخص بذاته و لایحتاج الی تعینه و تمیزه و تشخصه و تحققه و تكونه بامر آخر و علی اخری این نفس وجود فی نفسه این خودش صورتٌ به این اعتبار اگر ما بخواهیم لحاظ بكنیم و می‌توانیم بگوییم كه اصلا صورت هم نیست به این اعتبار این می‌شود صورت. این نفس الوجود به هر كیفیتی كه در بیاید باز در آن كیفیت صورت ماده دیگر كجا بود ماده دیگر ما نداریم در این جا، یعنی در این جا هیچ ماده‌ای وجود ندارد هر جسمی‌كه آن صورت بخواهد بگیرد صوری و صورهٌ بعد صوره و صوره بعد صوره ثانیه وثالثه و رابعه در همه این احوال آن چه كه مشاهده می‌شود و آن چه كه تحقق و تكون پیدا كردند در همه آنها فقط صورت است! پس هیچ ماده‌ای در این جا وجود ندارد! خود صور با همدیگر در اینجا تفاوت می‌كند خب تفاوت كند. صحبت صورت و ماده صحبت ابهام و تحصّل است و در اینجا ما ابهامی نداریم كه بخواهیم آن ابهام را به ماده بزنیم وقتی كه به ماده زدیم جنیست را آن وقت بخواهیم از ماده بگیریم ابهامی‌دیگر در این جا وجود ندارد آن چه كه وجود دارد عبارت است از تحصل ماده و تحصل محض هم كه ماده نیست! شما در این جا برنج مبهم دارید كه می‌خواهید او را عرضه بكنید؟! شما برنج مبهم ندارید هر چه را كه بخواهید تصور بكنید یك حقیقتی است حالا آن حقیقت در خارج تحقق دارد حالا بگوییم ما در ذهنمان در اقسام برنج یك برنج داریم كه آن هیچ نوع ندارد خود همان متحصل است حالا لازم نیست آن تحصل، تحصل خارج باشد. ظرف وجود، ظرف وجود خارج باشد ظرف وجود ذهن باشد ذهن هم برای خودش دم و دستگاهی دارد ذهن هم برای خودش حساب و كتابی دارد آن چه را كه ذهن در خود تصور می‌كند و آن حقیقتی را كه در خود تصور می‌كند لازم نیست عین همان در خارج باشد خیلی از مسا ئلی را كه ذهن تصور می‌كند و ظرف وجود آن ذهن است اصلا وجود خارجی ندارد آن برنج به نحو ابهامی‌كه ذهن تصور می‌كند آن برنج كه در خارج وجود ندارد شما آن چه كه در خارج می‌بینید یا برنج دم سیاه می‌بینید یا رشتی می‌بینید و از این چیزها بالاخره آن چه كه در خارج ملاحظه می‌كنید عبارت است از نوع این چیزی است كه در ذهن تصور كردید نه نفس الشیء، نفس الشیء نیست خیلی از مسائل كلی را ذهن تصور می‌كند تصور امكان در ذهن وجود خارجی ندارد ما به ازای خارجی ندارد تصور ضرورت ما به ازای خارجی ندراد خیلی از مسائل كلیه، مقولات اولیه، ثانویه، فلسفیه، منطقیه، تمام این مسائل اینهایی كه انسان تصور می‌كند تصور خارجی ندارد در عین اینكه وجود دارد و بر اساس این وجودش ترتیب اثر می‌دهد اگر می‌گوید آقا برو یك كیلو برنج بخر طرف برود ماش بخرد یكی می‌زنی در گوشش مگر كر بودی من گفتم برو برنج بخر من گفتم آقا آن چه را كه حضرتعالی در ذهن تصور كردید حساب كردم و دیدم این وجود خارجی ندارد پس بنابراین كلام شما كأن لم یكن است بنده به شكم خودم نگاه كردم و به دلخواه بلند شدم به جای برنج ماش خریدم شما آن جایی كه تصور كردید به من نشان بدهید اقا می‌گویید برو یك كیلو برنج بخر گفتی برنج چه جور بخر نه نگفتم پس نشان بده به من حالا كه شما نمی‌توانی تو عاجز هستی از آن چه را كه متصور خود را به من ارائه كنی پس من این امر شما را لاامر تصور می‌كنم این كلام شما را بدون كلام یكی دیگر هم می‌زنی این طرفش می‌گوید پدرسوخته آنهایی كه خواندی توی سرت بخورد من نه اسفار سرم می‌شود نه منطق سرم می‌شود آن چه به تو می‌گویم برو برنج را بخر تا بدتر از این نشده، این هم می‌بیند نه حالا كه كار خراب است تمام خوانده‌هایش همه را می‌گذارد كنار حالا می‌رود فعلا كار دارد به جاهای دیگر می‌كشد پس تا كار به جای دیگر نكشیده بروم یك كیلو برنج بیاورم و خودم را راحت كنم دیگر نمی‌رود ماش و عدس و پنیر بخرد بگوید كه شما كه به من حرف نزدی برای خودت حرف زدی یك چیزی در ذهنت است آن هم ظرف وجودش در ذهنت است ظرفش در خارج نیست و من باید آن چه را كه در خارج هست به تو ارائه بدهم نه آن چه را كه در ذهن تو است خوب آن چه را كه در ذهنت است مال خودت است هی بنشین بگو برنج و ماش و عدس و بالا و پایین و همه مال خودت به من چه.

 می‌گویند نه آقاجان این چه را كه در ذهن هست درست است و وجود دارد و حقیقت خارجیه دارد و بر اساس این حقیقت خارجیه ترتیب اثر داده می‌شود امر و نهی می‌شود حساب و كتابها هست معاشرت مردم محاورات مردم داد و ستدهای مردم همه بر اساس این تصورات و حقایق ذهنی در آن جا شكل می‌گیرد پس بنابراین تمام آن چه را كه وجود خارجی در عالم خارج چه در ذهن و چه در خارج تحقق پیدا. می‌كند نه ماده و نه جنس و نه هیچ كدام اینها و آن عبارت است از حقایق صوریه كه این حقایق صوریه عبارت است از حقیقت الوجود بصرافته و بساطته این حقایق نوریه وجودیه بالصرافه در دو ظرف، یكی در عالم اعیان و یكی در عالم مثال و بالاتر از مثال به دو صورت مختلف ظهور خارجی دارد آن حقیقت نوریه اگر در عالم ملكوت با شد در عالم معنا باشد آن به حقیقت صوریه معنویه ظهور خارجی دارد لذا كسانی كه به حقایق شهودیه می‌رسند خب اینها كه اعیان را مشاهده نمی‌كنند اینها الاعیان حقایق را مشاهده می‌كنند كه عبارت است از آن حقایق صوریه معنویه اگر آن حقیقت صوریه وجود بیشتری پیدا كند می‌رسد به عالم مثال و عالم ملكوت سفلی و عالم برزخ كه در آن جا حقایق صوریه وجود دارد با خصوصیات دیگر و با قوانین دیگر و با شرایط دیگر كه در خواب یا در مشاهدات این مسئله دیده می‌شود و مشهود است برای افراد و جای انكار نیست زیرا یك مطالبی مسلمه‌ای است كه در آن شكی نیست در آن جا ما جنس و ماده نداریم آن چه كه هست عبارت است از حقایق صوریه كه تحدّد آنها اقتضای نحوٌ من انحاء الوجود را می‌كند این نحو من انحاء الوجود با اعیان خارجی متفاوتٌ كما انّ تصوراتنا و حقایق الوجودیه فی ذهننا و فی صدرنا و فی قلوبنا این حقایق از نقطه انحاء وجود دارای یك حقیقت بالاصاله است و از نقطه نظر اختلافش با اعیان خارجی دارای اختلاف است این حقیقت یك حقیقتی است كه ما به ازای خارجی ندارد و در حالتی كه خودش فی حد نفسه وجود دارد و به او ترتیب اثر ندهد اگر طرف نرود انجام ندهد او را می‌گیرد مؤآخذه و عقاب می‌كند مگر به تو نگفتم برو آب بیاور و یا نان بیاور چه فرقی می‌كند آب نان است میگوید نه آقاجان من الان تشنه هستم و نان تشنگی من را برطرف نمی‌كند الان نیاز به آب داریم می‌گوییم كه شما گفتی آب بیاور آن آب، آب مبهم بود من نمی‌دانستم آب را از این شیر بیاورم یا از آن شیر بیاورم آب نمی‌دانم معدنی برای تو بیاورم یا آب هر چی بیاوری آن چه را كه مبهم است و مبهم هم در خارج وجود ندارد پس من مأمور به امری نیستم!

 ببینید تمام اینها ناشی از چه می‌شود؟ ناشی از این می‌شود كه هر چیزی را باید در جای خودش قرار داد. صور ذهنیه مربوط به ذهن است و صور خارجی مربوط به خارج است و از جمله غیر بسائط حالا ما از او تعبیر به مركب می‌آوریم. ما می‌آییم و آن صورتهای خارجی را تقسیم می‌كنیم به ماده و صورت. ماده‌ای در خارج نیست! ما می‌آییم و در خارج جنس و فصل درست می‌كنیم جنس و فصلی در خارج نیست! ما می‌آییم و می‌گوییم ما به الا شتراك است یا ما به الامتیاز و به واسطه آن ما به الاشتراك و ما به الامتیاز البته این مطالبی كه خدمتتان عرض كنم این مطالب قا بل برای صحبت هست و در ادامه مطلب ان‌شاءالله در تتمه وقتی كه می‌رسیم جلوتر در همین فصل از آن مطالبی كه بزرگان در عرفان نظری در این زمینه نقل كردند هم نقل خواهیم كرد پس بنابراین آن چه كه هست این است كه لیس فی عالم الوجود الا الوجود و مظاهره و لیس فی عالم الوجود الّا الماده و الصوره بجمیع انحائها منتفٍ!

 بله در حقایق خارجیه و همین طور در حقایق خارجی ذهن و همین طور در صور ذهنیه ذهن، در حقایق خارجیه در عالم شهادت و همین طور در خود عوالم غیر شهادت و همین طور در صور ذهنیه می‌آید اعتباراً ما به الاشتراكی را تصور می‌كند كه اسمش را می‌گذارد ماده، مابه الامتیازی را تصور می‌كند اسمش را می‌گذارد صورت اعتباراًبه جهت آن مشتركاتی را كه مشاهده می‌كند. ولكن فی الحقیقه این جنبه صورتیت این فقط او حا كم است و غیر از صورت چیز دیگری به نام ماده ما نداریم!

 تلمیذ: ماده عبارت از همان فیض منبسط است؟

 استاد: بله منتهی خب البته به این وضوحی نیست مسئله ایشان در چند جا این مسئله مطرح است یكی در جنبه علت و معلول است، یكی در جنبه قوه و فعل است، یكی هم در مباحث نفس است در چند جای مختلف این قضیه مطرح است ولی خوب علی كل حال این یك مطلبی است كه نیاز به دقت بیشتری دارد! در آن جا این مسئله به وضوح نیامده یا این كه این طور تصور من است.

 تلمیذ: اشراقین همین را می‌خواهند بگویند؟

 استاد: بله

 تلمیذ: به این مطلب رسیده‌اند؟

 استاد: بله كلام شیخ اشراق همین است.

 تلمیذ: داستانی را نقل كرده‌اند كه یك بنده خدایی گوشتی خریده بود غذا درست كند هر كاری می‌كند نمی‌پزد به قصاب می‌گوید گوشتی كه به ما دادی خراب بوده می‌گوید شما گوشتی كه از من خریدید بردید حرم گفته بله می‌گوید حرم نبر حالا یكی در رد این گفته گوشت بگیر ببر حرم امام حسین ببین آیا پخته می‌شود یا نه ...

 استاد: این شاید یك چیز خاصی باشد.

 تلمیذ: در منابر و مجالس این مطلب را نقل می‌كنند ...

 استاد: نخیر، خب این كه كلیتش مطلب صحیح نیست. مسئله بر اساس نیت باطن خود شخص است كه آن تا چه حد خودش را به این حریم نزدیك كرده بله كسی كه بیاید و نیت وارد شدن در این حریم را دارد با این وضعیت و امام حسین را زیارت كند خب مشمول رحمت قرار می‌گیرد خواهی نخواهی و خوب آن باران هم بر او می‌آید منتهی اگر كسی كه در این حال و هوا نیست با فرد معاند هست به صرف زیارت امام حسین چطور می‌تواند كه یك همچنین رحمتی شامل حالش باشد! بین امام حسین و بین امام رضا چه فرقی می‌كند چه تفاوتی دارد بین ائمه، در حرم ائمه دزد می‌آید جیب می‌زند حالا این حرام بشود بر او این و افرادی را كه می‌آورند برای طواف دادن و اینها مشخص است كه خود آن افراد مختلف هستند یكی از دوستان می‌گفت كه من نشسته بودم متوجه بودم یك مرتبه دیدم حالم تغییر پیدا كرد و عوض شد و فضا فضای مكدّری شد دیدم دارند می‌گویند لااله الا الله دیدم یك جنازه را آوردند و در این جنازه به قدری كدورت دارد كه تأثیر گذاشت در من و وقتی كه رفت برگشت فضا عوض شد می‌گفت در عین حال یك بیست دقیقه نگذشت كه یك مرتبه یك جنازه دیگر آوردند دیدم نه این اینجوری نیست این با این وضعیت نیست.

 این را ما نمی‌توانیم بگوییم كه این تصوراتی بوده و خودش این موضوع را درك كرده در روایتی كه داریم برائی من النار لزوار قبر الحسین لیله الجمعه این مسئله هست این مسئله مسلّم است و شكی نیست در این قضیه ولی صحبت در این است انسان خودش را واقعاً در این حریم قرار بدهد. این كه انسان خودش را قرار بدهد و بخواهد كه حالت رحمت برای او بیاید و مشمول این ولایت بشود این حالت را بخواهد و طلب كند و اگر یك فردی باشد كه فقط همین یك تصوری از این مسئله داشته باشد بخواهد سوء استفاده بكند این اصلًا خروج موضوعی دارد. زوار الحسین به كسانی گفته می‌شود كه زائرند یعنی می‌آیند و خودشان را در این فضا قرار می‌دهند هر كسی می‌خواهد باشد خودش را در این وضعیت قرار می‌دهد این آدمی‌كه می‌آید برای زیارت امام حسین و بعد هم آن ادا و اطوارها در می‌آورد و خلاصه مسائل دیگر و سمعه و اینها مورد نظرش هست طبعا اینها اصلا جزو زوار به حساب نمی‌آیند اینها زوار حسین نیستند زوار گنبد هستند زوار ضریحند زوار در و دیوار و ابنیه خود شهر هستند زورا حسین به حساب نمی‌آیند آن كسی كه می‌آید و می‌خواهد همراه با سایر افراد خودش را جزو این ها قرار بدهد و عكسی بگیرند از او و این طرف و آن طرف پخش بكنند خوب این كه زوار حسین نیست اینها فقط یك جنبه توریستی دارد.

 این چیزی كه حالا شما نقل كردید احتمال دارد كه این مسئله یك قضیه شخصیه بوده گوشت را بردارند و ببرند و این حرفها در اصل یك همچنین مسئله‌ای نیست حالا ممكن است به یك لحاظی این مسئله این طور بوده در مثال تصرفی شده آن حیوان چه خصوصیتی داشته كه یك همچنین مسئله در این جا بوجود آمده مسائل خیلی زیاد است خیلی مطالب در این جا عجیب است هر كدام اینها حساب و كتاب خودش را دارد و ما نمی‌توانیم از یك قضیه تسرّی بدهیم به یك قضیه دیگر آن مرده‌ای كه می‌آورند و دور قبر، مرحوم آقا هم نوشته‌اند كه وقتی جنازه داشت می‌رفت یك سگی روی جنازه بود و وقتی آمد وارد شد آن سگ آمد و وارد نشد و خود بدن را بردند حالا آن بدن را عذاب نمی‌كنند كه رفته دور قبر فقط یك جنبه ظاهری وعادی دارد.

 در نقل مطالب باید دقت شود كه یك وقت مسئله به نحوی نباشد كه نكته ناگفته‌ای در آن موجب توهم بشود یا مثلا اگر هم یك همچنین قضیه‌ای بر فرض بوده باید با علت و دلیل و ملاك و اینها برای مردم صحبت بشود و الا شما الان بردارید پنج كیلو گوشت ببرید یك دور طواف بدهید الان خیلی ها برنج می‌آورند تبرك می‌كنند می‌برند می‌پزند پس این برنج كه باید در دیگ بماند بقیه برنجها پخته بشود اینها چون تبرك شده باید بماند یا برنجهایی كه هست برای تبرك و اینها برنج می‌دهند تبركاتی دارد گوسفند می‌دهند هر چه بالاخره اینها چیزهایی است كه گاه گاهی خوب احتمال این هست كه یك همچنین تصرفاتی هم بشود اما این كه شما بخواهید گسترش بدهید به همه چیز نه قابل سرایت نیست! هر چیزی حای خودش را دارد. ما خیلی از مسائل می‌بینیم كه مثلا تعریفهایی كه شده از همین زبیر، پیغمبر چقدر تعریف كردند از همین زبیر در زمان حیاتشان ولی خوب آیا این تعریف دلالت بر تضمین او می‌كند برای همیشه این قسم بوده یا این كه نه تعریفی بوده اگر زبیر الان كشته می‌شد در بهشت بود واقعا شاید مثلا زبیر در جنگ احد و سایر اینها نیتش نیت صادقی بوده، خوب این نیت صادق در آن موقع مال همان موقع است و مال همان وقت است و انسان نمی‌تواند اعتماداً بر حالتی از حالات خودش در یك برهه‌ای، آن امور دیگر را بر این مترتب كند این یك اشتباهی است كه همه دارند می‌كنند! كه فرض بكنید كه یك نفر در یك زمانی حالا حال خوبی داشته این تا آخر عمر ما كه پنجاه سال از این قضیه می‌گذرد هنوز هم همان حال را دارد اگر این طور است همه ما موقع ولادت گناه نكردیم همه ما بدون گناه بدنیا آمدیم این كه ملاك نمی‌شود! یكی از آن چیزهایی كه بعنوان ارزش برای ابوبكر در همان سابق نقل می‌كردند این بود كه او با پیغمبر بوده این را تا الان كه بعد از ١٤٠٠ سال گذشته است دارند نقل می‌كنند كه خب حالا بوده كه بوده فرضا كه صحیح حالا گرچه در این قضیه هم تشكیك شده بر فرض كه در آن موقع با پیغمبر هم بوده بسیار خوب، خوب این چقدر ادامه پیدا كرده چه مقدار این قضیه طول كشید و مستمر شد و از حال به ملكه تبدیل شد! نبوده كه این طور! حالا در یك قضیه بوده با پیغمبر ما اینها را اتفاقا می‌دیدیم در طول حیات با بزرگان كه تعریفاتی می‌شنیدیم از آنها راجع به افراد و خوب در جای خودش هم درست بوده ولی بعداً دیگر این مسائل شد تغییر و تحولاتی پیدا شد و خلافش را مثلا مشاهده كردیم! خب نمی‌دانیم وضعیت را، نمی‌دانیم كه به چه منوالی خواهد شد هر شخصی باید نگاه به وضعیت فعلی خودش كند گذشته ملاك نیست برای انسان!